

نقش روحانیت در انقلاب مشروطیت

سیدعباس سالاری

مشروطه را از جهت تاریخی از زمان جنبش تنباکو یعنی اتحادی که میان علما و اصلاح طلبان متجدد و تجار بسته شد، دانسته و نوشته است:
اعتراض به امتیاز تنباکو، نخستین جنبش موفقیت آمیز مردم در تاریخ جدید ایران بود [که] به شکست دولت و پیروزی اعتراض کنندگان در مورد تقاضایشان برای الغای همه جانبه [آن امتیاز] منجر شد و این موفقیت، بی تردید به مخالفان هوشیار دولت و خارجی جسارت بخشید، تا آنجا که نخستین بار دریافتند که می توان در مقابل دولت نیز ایستاد؛ حتی در موضوعی که پای منافع قدرتهای اروپایی در میان باشد؛ اتحادی که می بایست مجدداً در اعتراضهای بعدی ظاهر شود و در انقلاب مشروطه به ثمر رسد.

کسروی نیز در آغاز بیداری ایرانیان در جهت مبارزه با استبداد و استعمار، برپایی انقلاب مشروطه را از زمان جنبش تنباکو می داند و دکتر ولایتی نیز آغاز نهضت مشروطه را از زمان واگذاری انحصار تنباکو به انگلیسیها می داند که در عین حال یکی از افتخارات مردم مسلمان این سرزمین یعنی قیام علیه این ننگین نامه بود و خود این قیام زمینه های بعدی عمده ای برای نهضت مشروطیت خواهان مشروعه بوده است. (۲)

۱- آیت الله ملا علی کنی

آیت الله ملا علی کنی، نامه مفصلی در انتقاد به این قرارداد ننگین خطاب به شاه نوشت و آقای سید علی اکبر قال اسیری در شیراز به منبر آمد و از زیر عیای خود شمشیری بیرون آورد و گفت: امروز جهاد واجب است. این پیشامد را حکومت فارس به تهران تلگراف کرد و از تهران حکم شد سید را گرفته و تحت الحفظ روانه عراق عرب نمایند. در تبریز هم قبل از همه شهرها انقلاب شروع شد و به مأمورین انحصار دخانیات اجازه ورود ندادند و تلگرافی به تهران مخابره کردند. از قرار معلوم سید علی اکبر - که از شیراز تبعید شده بود - در بصره سید جمال الدین اسدآبادی را ملاقات نموده و از او دستوراتی دریافت می کند و از آنجا به سامره رفته، حضور حجت الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی - که اعلم علمای زمان بود - رسیده و آن جناب را از چگونگی اوضاع مطلع می نماید.

اکثر قریب به اتفاق مورخان تاریخ مشروطیت، جریان تحریم تنباکو را از مرجعیت شیعه، مرحوم آیت الله شیرازی بزرگ، زمینه ساز جنبش مشروطه و جریان تحریم تنباکو را حاصل تلاشهای روشنگرانه مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی می دانند؛ برای روشن تر شدن مطلب مانیز نخست به مفهوم مشروطه می پردازیم تا مقدمه ای باشد برای ورود در بحث نقش روحانیت در آن. لفظ مشروطه، به عنوان معادلی برای واژه انگلیسی کنستیتو نالیسم (Constitutionalism) به معنای حکومتی که بر شالوده قانون اساسی و نظام پارلمانی بنیاد شده باشد، به کار برده شده است.

در ایران، دو واژه مشروطه و مشروطیت به آن نظام حکومتی اطلاق می گردد که پس از انقلاب سال ۱۲۹۶/۱۳۲۲ ق. پدید آمد. در کشورهای عربی واژه "دستور" و در هند و پاکستان لغت "آئین" - که هر دو فارسی است - و در ترکیه عثمانی پیش از انقلاب مشروطه ۱۲۹۳/۱۸۷۶ ق. واژه "مشروطه" به معنای حکومتی که بر اساس قانون اساسی پایه گذاری شود، به کار برده می شد. به نظر می رسد اولین کسی که در ایران به فکر مشروطه افتاد، امیرکبیر بود. (۱) او خیال کنستیتوسیون (مشروطه) را داشت و منتظر فرصت بود. واژه مشروطه را نخستین بار میرزا حسن خان سپهسالار در سال ۱۲۸۶/۱۲۸۵ ق.، هنگامی که سفیر ایران در دربار عثمانی بود، در خلال برخی از گزارشهای خود به ایران معرفی کرد. اما سؤال اساسی این است که چرا مشروطه مطرح شد و چگونه به انقلاب بدل گشت؟

در پاسخ باید گفت، نظام حکومتی در ایران، سلطنت مطلقه استبدادی بود به گونه ای که شاه خود را ظل الله نامیده، اطاعت مردم را بر مبنای چنین باوری طلب می کرد. مردم ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام، عمدتاً چنین نگرشی نسبت به دستگاه سلطنت داشتند و شاه را نماینده خدا در زمین می پنداشتند. اگر این باور توسط روحانیان برجسته و طراز اول خدشه بر نمی داشت، هیچ نیرویی نمی توانست توده مردم را در مبارزه با دستگاه سلطنت بسیج کند.

اما چطور شد و چه تحولی باعث شد که مردم علیه نظام حاکم شورش کردند و خواستار حکومت مشروطه شدند؟ و یا به تعبیر دیگر، چگونه چنین عدالتخواهی در ایران پدیدار گشت؟

آقای ریچارد کدی، مؤلف کتاب تحریم تنباکو، علت پیدایش انقلاب



آیت الله ملا علی کنی

پس از دستگیری و تبعید سید علی اکبر قال اسیری، مردم شیراز بنای انقلاب را گذارده و در نتیجه، جنگ در میان مأموران دولتی و قوام الملک شیرازی از یک طرف و عامه مردم از طرف دیگر شروع می شود و عده ای زیاد از دو طرف کشته می شوند. خلاصه در نتیجه این کشمکشها، حکمی به مضمون ذیل از طرف میرزای شیرازی صادر می شود که:

“الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان، در حکم محاربه با امام زمان است.” و این فتوا را به تمام شهرهای ایران می فرستند و علما در منابر در حضور مردم می خوانند و مردم قلیانها را در میدانها جمع کرده، به آتش می کشند و آنچه از تهران تلگرافهای تهدیدآمیز مخابره می شود، نتیجه نمی بخشد.

این فتوای بظاهر ساده و کوتاه، دریای آشفته ایران را به طوفان واداشت و در همه جا غوغا به پا کرد؛ تا آنجا که ناصرالدین شاه در حر مسرای خود دستور آوردن قلیان داد ولی کسی اعتنا نکرد و چون از اتاق خود بیرون آمد، زنان را به شکستن قلیانهای سلطنتی مشغول دید. جلسات متعددی با تهدیدهای بسیار و حتی پیشنهاد رشوه و هدیه از طرف دربار به علمای تهران سودی نبخشید و آنان را به شکستن فتوا وادار نمود. روزی که در دوشان تپه اسب دوانی بود، هیچکس جرئت نکرد قلیان همراه بیاورد و فقط یک قلیان آوردند خود نایب السلطنه کشید و به هر کس تعارف کرد کسی قبول نکرد؛ بعداً گفت برای من هم قلیان نیاورید.

آنچه کوشش کردند فتوای حلال بودن تنباکو را از علما بگیرند، موفق

نشدند. حکم کردند تا میرزا حسن آشتیانی - که اعلم علمای تهران بود - به منبر برود و بگوید استعمال تنباکو حلال است. او منبر رفت ولی حرفی از حلال و حرام بودن تنباکو نزد و حتی از منبر پایین آمد، یکی از طلاب سؤال کرد آقا حالا باید قلیان کشید یا نکشید؟ آقا جواب نداد.

نایب السلطنه و صدراعظم دائماً خلوت می کردند و با شاه در گفتگو بودند و نیز با انگلستان برای لغو انحصار در گفتگو بودند. چون همه پول گرفته بودند، خیلی مضطرب بودند که مسئله کشف شود و از طرف دیگر اگر انحصار لغو می شد، مجبور بودند هم پولی که گرفته اند پس بدهند و هم رسوا شوند. این بود که رئیس انگلیسی انحصار را ملاقات نمودند و با او قرار گذارند که نسبت به او همه گونه مساعدت کنند به شرط اینکه او هم از پولی که به آنها داده دم نزنند. بالاخره در نتیجه گفتگوهای زیاد، شاه قبول کرد خسارت شرکت را - که در حدود یک کرویر لیره می شد - به انگلیسها بپردازد و انحصار تنباکو لغو شود. رسماً در تمام نقاط ایران اعلام نمودند که انحصار دخانیات لغو شد.

۲- آیت الله سید محمد طباطبایی

ناظرالاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، در شرح مفصلی از سید محمد طباطبایی و اجداد و نیاکان او نوشته است:

“ناصرالدین شاه از شکوه و عظمت میرزای آشتیانی در تهران



آیت الله سید محمد طباطبایی



آیت الله سید عبدالله بهبهانی

زیاد، دو سید دست برادری و دوستی به هم دادند و از آن روز تاروژی که مرگ آنها را از هم جدا ساخت، در دوستی و اتفاق استوار ماندند و این اتحاد، یکی از بزرگ ترین عوامل به وجود آوردن مشروطیت در ایران شد. ناگفته نماند با اختلافی که در عقاید و روحیات طباطبایی بود، در یک اصل با هم شریک و هم عقیده بودند و آن، مخالفت با عین الدوله و دستگاه حاکمه آن روز بود. زیرا طباطبایی عقیدتاً مخالف با آن دستگاه ظلم بود و بهبهانی سیاستاً و همین اشتراک منافع یکی از عوامل مهم نزدیکی و اتحاد آن دو نفر شده.

یکی از حوادثی که بسیار مهم بود، پس از پیروزی مشروطه خواهان ترور مرحوم سید عبدالله بهبهانی بود که علی رغم واکنش سریع و اعتراضات همه جانبه و گسترده مردم در برابر این واقعه بود. از باور مسئله ضاربین سید و دستهای پنهان که در پس این واقعه در حاله ای از ابهام فرورفت و هر چند در آن روزگار و پس از آن افرادی به عنوان عاملان این جنایت متهم شدند، ولی هیچکس و هیچ گروهی مسئولیت این ترور را نپذیرفت و به این جرم مجازات نشد.

کسروی پس از ذکر اختلافات و دو دستگیها و رقابت اعتدالیون و انقلابیون، می نویسد:

بیمناک بود و رنجیده خاطر، با وجودی که رنجش خود را نهفته می داشت. در باطن خواستار وسیله ای بود برای درهم شکستن قدرت آشتیانی و لذا سید محمد طباطبایی پسر سید صادق را - که سالها بود در سامره اقامت داشت - با احترام فوق العاده ای به تهران آورد و می خواست با ایجاد رقابت، دستگاه طباطبایی را در مقابل دستگاه میرزای آشتیانی علم کند، غافل از آنکه طباطبایی خود هواخواه آزادی بود و از سامره با سید جمال الدین ارتباط کتابی داشت و تحت تأثیر او در آمده بود که بعداً خود رهبر مشروطیت در ایران شد.

صدماتی که در طریق مشروطیت دید، در این تاریخ بیداری مشروطه نگارش یافته، در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده شد و در سال ۱۳۲۴ به بلده قم مهاجرت نمود تا همت گماشت و مجلس شورای ملی را منعقد ساخت. در واقعه یوم التوب به خفت و خواری به باغ شاه بردند و چند دقیقه زنجیر به گردن شریفش انداخته و با سایر علمای اعلام و سادات کرام در حبس محبوس داشته تا آنکه در شعبان ۱۳۲۶، بعد از آنکه چند ماهی در شمیرانات آواره و متواری بود، به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و یک سال در آن مکان مقدس منزوی بود. (۳)

۳- آیت الله سید عبدالله بهبهانی

این مرد روحانی و سیاستمدار، مردی بود شجاع، بردبار، باعزم و باقوت قلب، فهیم و آشنا به سیاست. چون راهی را پیش می گرفت، بدون تردید و سستی با جوانمردی و شهامت پیش می رفت تا به مقصود خود برسد. کلمه تسلیم و تمکین در قاموس زندگی مرحوم بهبهانی نبود و هیچوقت سستی و زبونی از خود نشان نداد. خوشبختانه حوادث و جریانات او را در راه مشروطیت و عدالتخواهی وارد کرد و چنانچه خواهیم دید، با عزمی راسخ و شجاعتی بی نظیر در این راه به مبارزه پرداخت. جلب همکاری و نزدیکی با سید عبدالله بهبهانی و تشویق او به مخالفت دولتیان، مهم ترین موضوعی بود که توجه آزادیخواهان را به خود جلب کرده و علت هم این بود که مرحوم بهبهانی علاوه بر مقام روحانیت، نفوذ زیادی در میان مردم داشت و مردی بود به غایت شجاع، مدیر، با پشتکار و هر گاه به یاری هر یک از دو طرف بر می خاست، طبعاً کفه ترازوی طرف مقابل سبک می شد و جریان امر به نفع آن دسته دیگر می گردید.

پس از پیشرفت برنامه، مهم ترین چیزی که توجه کمیته انقلاب را جلب کرد، به وجود آوردن یک محیط اعتماد و اتحاد بین طباطبایی و بهبهانی بود. به دست آوردن این سنگر کار آسانی نبود؛ زیرا چنانچه در پیش نگاشتیم، این دو روحانی خلقتاً و خلقاً با هم تفاوت بسیار داشتند و فرسنگها طریقه و رویه آنها با هم اختلاف داشت. و چون بدون ایجاد اتحاد میان آن دو نفر ممکن نبود، نیرو و قدرت قابل توجهی به وجود آید که در مقابل حریف پرزور که همه چیز در اختیار داشت و به قدرت دولت و پول و سرنیزه و ایلات و شاهزادگان و درباریان و اعیان و اشراف و جمعی از روحانیون متنفذ متکی بود، مقاومت کرد. عقل و تدبیر بهبهانی، حسن نیت طباطبایی، فصاحت بیان ملک المتکلمین، مجاهدات صدرالعلماء و سید جمال الدین و حاج شیخ مهدی شریف و آقا میرزا محسن، این مشکل را از میان برداشت و پس از ملاقاتهای

"در میان ملایان نیز یک دسته ای پدید آوردند و اینان نیز با انقلابیون دشمنی می نمودند و چنین می گفتند، علمای نجف فتوا به بی دینی تقی زاده داده اند و باید او را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی به نمایندگی از علمای نجف به مجلس بیاید و در اینجا نیز با انقلابیون از در دشمنی درآمده، به جلوگیری کوشیده شود و پیداست که چنین کاری بر تقی زاده و دسته او زیانها داشت و شاید در میان توده جنبشی به بدخواهی ایشان پدید می آورد. در این گرماگرم شب شنبه بیست و چهارم تیرماه (نهم رجب) چهار تن مجاهد به خانه سید عبدالله بهبهانی ریخته و در برابر چشم کسانش او را کشته، اگرچه کشندگان به نام شناخته نشدند، ولی بی گمان از دسته حیدر عمواغلی بودند و این خونریزی به دستور تقی زاده کردند."

کسروی در ذیل این مطلب توضیح می دهد که:

"چنانکه سپس دانسته شد، یکی از ایشان رجب نام سربا بود که از قفقاز آمده و در تبریز در شمار مجاهدین قفقازی در جنگها دست داشت و سپس به تهران آمده و به عمواغلی پیوست و به دستور او به آن کار برخاست."

آقای اسماعیل رابین در کتاب خود، "حقوق بگیران انگلیس در ایران"، پس از انتقاد از عملکرد و در رأس آنها انجمن آذربایجان که رهبری و رؤسای آن سیدحسن تقی زاده و حیدر عمواغلی بودند و اشاره به اینکه عملیات آنها موجب به انحراف کشیدن مشروطیت و بمباران مجلس توسط محمدعلی شاه شد، می گوید:

پس از عزل محمدعلی شاه و تشکیل مجلس دوم، اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون بالا گرفت و در نتیجه عناصر افراطی در صدد از بین بردن آن دسته از مؤثرترین مشروطه خواهان که در دوران قبل از صدور فرمان مشروطیت فعالیت بزرگی داشته و اکنون جزو اعتدالیون بودند، برآمدند. اولین قرعه به نام آیت الله بهبهانی اصابت کرد و او که تنها مرد مبارز با دسته افراطی به شمار می رفت، در روز ۸ رجب ۱۳۲۸ ترور گردید. پس از ترور مرحوم آیت الله بهبهانی، جامعه مسلمانان ایران و همه روحانیون علیه مشروطه و آزادیخواهان بپاخاسته، سید محمد کاظم یزدی که از بزرگترین مراجع تقلید و مقیم نجف بود، پس از شنیدن خبر اعدام شیخ فضل الله و ترور آیت الله بهبهانی، از جنایاتی که در ایران علیه پیشوایان مذهبی می شد، آنقدر متأثر شد که همواره می گفت: اینها دین ندارند ولی آنان که از کُنه جنایات آگاهی داشته، می دانستند که ترور و آدمکشیهای اواخر مشروطیت به دستور کمیته دهشت - که یکی از شعب انجمن آذربایجان در تهران بود - صورت می گرفت.

آقای عاقلی در کتاب نخست وزیران ایران در ص ۱۱۰-۱۰۹ و بامداد از قول محمود محمود - که در آن زمان رئیس کمیته دمکرات بود - موضوع کشته شدن سید عبدالله بهبهانی را از ابهام درآورده و معلوم کرده است که سید عبدالله بهبهانی به دست یاران حیدر خان عمواغلی کشته شده بود. بامداد می افزاید: "مهدی قلی خان هدایت در این هنگام والی آذربایجان بود و این



ملک المتکلمین

مطلب را در صفحه ۲۷۵ کتاب خطرات و خطرات تألیف خود آورده است. (۴)

۴- ملک المتکلمین

ملک المتکلمین ۴۸ ساله، در حضور شاه آخرین خطابه خود را در دفاع از مشروطیت ایراد می کند. آقای نظام و فادر کتاب پیروزی دل - که اخیراً به طبع رسیده - می نویسد:

"من در باغشاه محبوس بودم؛ وقتی که ملک المتکلمین را به طرف مرگ می بردند، به چشم خود او را دیدم. ملک المتکلمین با متانت و وقار و اطمینان خاطر و بدون اضطراب مثل زمانی که برای ایراد خطابه به طرف کرسی نطق می رفت، به طرف مرگ قدم برمی داشت و کمترین آثار ترس و وحشت در قیافه او دیده نمی شد. ملک المتکلمین و جهانگیرخان مدیر روزنامه صوراسرافیل را زنجیر بر گردن در میان دو صف قزاق و فراش به حضور شاه بردند. شهامت و شخصیتی که ملک المتکلمین در این ملاقات از خود نشان داد، تا نیم قرن نقل مجالس و محافل در ایران بود. یک پادشاه مقتدر جابر فاتح که روی تخت سلطنت قرار گرفته و آن روز را اول روز زمامداری مطلق و کامرانی خود می داند و از هزارها متملق و بدخواه احاطه شده و در مقابلش یک مردی که چهل ساعت چیزی نخورده، خواب نکرده، تمام بدنش مجروح است و میان او و مرگ جز چند قدم و چند ثانیه فاصله نیست، زنجیر به گردن ایستاده."

شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا، این داستان غم انگیز را در حضور هزارها نفر - که برای تجلیل در مزار شهدای راه آزادی جمع شده بودند - این طور بیان کرد:



میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل

که پادشاه ایران در ردیف امپراطوران جهان جا بگیرد و بر یک ملت متمدن و آگاه به مقتضیات زمان و ترقی و سربلند سلطنت کند و چون ترقی ملت و عظمت مملکت و سلطنت جز در لوای قانون و عدالت و بسط دانش و علم میسر نبود، برای وصول به مدارج عالیة تمدن و هم قدم شدن با کاروان علم - که دنیا را تحت نفوذ خود قرار داده بود و طولی نخواهد کشید که عالم شرق را از انوار تابناک خود روشن خواهد نمود - راهی جز برقراری حکومت مشروطه و بسط عدالت و شرکت دادن برگزیدگان مردم در تقدیرات خود نبود. ناچار همان راهی را که دنیای متمدن و ملل راقبه رفت به آن مقام شامخ و علم و تمدن و صنعت رسانده بود، پیش گرفته و این راه صواب را در مصلحت پادشاه و ملت خود تشخیص دادم و اگر راهی غیر از این اختیار کرده بودم و از نصایح درباریان بی خرد و منملقین چاپلوس که جز منافع شخصی و فریب دادن پادشاه و رسیدن به مقامات عالیه و استفاده نامشروع منظوری ندارند و در نتیجه، کار مملکت و ملک را به این پایه از مذلت و بدبختی رسانیده‌اند و اجانب را به مملکت مسلط نموده‌اند، پیروی می کردم، اول به تو که پادشاه ایران هستی و سعادت و شقاوت ایران در درجه اول به تو متوجه است، خیانت کرده بودم. سپس با دست به طرف میرزا جهانگیر خان - که با لباسهای پاره و خون آلود در کنارش ایستاده بود - اشاره کرد و گفت: این است حاصل سلطنت و فرمانفرمایی تو بر

محمدعلی شاه که با زور اجانب بر ملت خود ظفر یافته بود و برخلاف عهد و قسمی که با قرآن مجید مکرر در حضور نمایندگان ملت در حفظ مشروطیت خورده بود، از منهدم کردن مشروطیت و از میان بردن حقوق ملت و خراب کردن خانه امت چنان سرمست بود که سر از پانمی شناخت و از باده غرور مست بود؛ چون کسانی که کشور را از دشمن گرفته و یا وطن را از تجاوز بیگانگان نجات داده، با کبر و غرور - که قلم از ذکر آن عاجز است - گفت: مملکت ایران را که هزارها سال در زیر سایه پادشاهان با سربلندی زندگی می کرد، دچار انقلاب هرج و مرج کردی. رعایا [را] که بندگان مطیع ما بودند، به طغیان و عصیان و خودسری و مداخله در امور مملکت و دولت وادار نمودی. مشروطه که بنا بر رأی و عقیده اکثر از علمای روحانی مخالف شریعت اسلام است، برقرار نمودی و خواستی مرا از میان برداری و خواستی از این راه اعتبار سلطنت را از بیخ برکنی و برای از میان بردن من دسیسه‌ها نمودی و اسباب چینیها کردی؛ حتی سوء قصد به جان من کردی و خواستی مرا از میان برداری. آنچه لازمه نصیحت بود، به وسیله معتمدین خود به تو کردم و حتی وعده دادم که اگر مقصودت از این آشوبگریها استفاده از مقام و پول است، من تو را بی نیاز خواهم کرد و هر مقامی و منزلتی که بخواهی، باید آن را در پیشگاه سلطنت جستجو کنی. به نصایح من یا بی اعتنائی و کبر گوش ندادی و به امین السلطان و ارشدالدوله پرخاش کردی و به من بدگفتی. حتی اخیراً راضی شدم برای چندی از ایران خارج بشوی تا این خودسری و طغیان از میان برود و موفق بشوم امنیت را در مملکت برقرار کنم، باز تمکین نکردی و از خودسری و لجباجت دست برنداشتی تا اینکه کار را به جنگ و خونریزی کشیدی و روزگار خود را سیاه کردی. حال در تلافی آنچه را که کردی، ترا به بدترین وضعی خواهم کشت تا کشته شدن تو عبرت سرکشان دیگر بشود و بفهمند که نباید با پادشاه خود در مقام ستیز و مخالفت برآیند و رعایا و بندگان ما بدانند که هر کسی از هر طبقه که باشد، اگر در مقابل سلطنت گستاخی کند و حتی را که خداوند بر سلاطین عطا کرده، به دست اجامر و اوباش بدهند، به روزی که تو مبتلا شدی گرفتار خواهند شد.

ملک المتکلمین با عزمی راسخ بدون آنکه کمترین تزلزلی در ارکان وجودش پیدا بشود یا ضعف نفس از خود نشان بدهد، با شجاعت مثل زمانی که در روی کرسی خطابه صحبت می کرد، با کمال فصاحت و متانت چنین گفت:

ای پادشاه! کوشش من در تمام دوره زندگانی برای این بود که مملکت ایران از تاریکی و جهل و نادانی و پرتگاه فقر و مسکنت و پریشانی بیرون آمده، در ردیف ملل بزرگ جهان جای گیرد و سعی من برای این بود که ایران، مقامی را که در ازمنه گذشته تاریخی داشته و بر جهانیان حکمفرمایی می کرده، بار دیگر به دست بیاورد نه آنکه دست نشاندۀ اجانب باشد و دیگران بر ما حکمفرمایی کنند. مجاهدت من در راه مشروطیت، برای این بود

ملت ایران و این است محصول قسمهایی که برای حفظ مشروطیت و سعادت ملت خوردی، و اما اینکه برای کشته شدن تهدید کردی و حکم قتل مرا صادر کردی، بدان که از کشته شدن من چیزی عاید تو نخواهد شد و منفعتی نخواهی برد. زیرا هر قطره خون من، ملک المتکلمین به وجود خواهد آورد و پرچم سلطنت و عدالت را خواهد برافراشت.

محمدعلی شاه از جمله اخیر ملک المتکلمین چنان برآشفته که فریاد کشید، من تو را به طوری بکشم که حتی یک قطره خون از بدنت بیرون نیاید. سپس به حاجب الدوله و دژخیمان - که اطرافش صف کشیده بودند - گفت: بروید این مرد را به درخت ببندید و شکم او را پاره کنید و قلب او را بیرون آورید و برای من بیاورید تا بیستم قلب او از چه ساخته شده که با این جسارت و گستاخی با من حرف می‌زند! دژخیمان ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان را احاطه کردند و به طرف قتلگاه - که فاصله زیادی نداشت - بردند.

تمام کسانی که در آن روز تاریخی حضور داشتند و شاهد و ناظر آن صحنه بودند، به اتفاق نقل می‌کنند که این آزاد مرد از جان گذشته، با چنان عزمی راسخ و قدمهایی ثابت به طرف مرگ رهسپار شد که گویی مصداق آیه "یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربکراضیناً مرضیه" در مورد آنها نازل شده و چنان تجلیات پروردگار روح بلند و آزاد مرد آنان را تحت تأثیر قرار داده بود که گویی گام برمی داشته و یا با مردم زمین سروکاری نداشته. دژخیمان - که برای اظهار خدمت به آقای خود کمال قساوت و ملعنت را به کار می‌بردند - طناب بلند ابریشمی که یک سر آن را به توب بسته بودند و دور گردن ملک المتکلمین، خداوند فصاحت و مظهر "خَلْقِ الْإِنْسَانِ، عِلْمَهُ الْبِیَانِ" و قائد آزادی و دشمن ستمگران انداخته و سر دیگر طناب را چند نفر دیگر گرفتند. چون خداوند مُقَدَّر فرموده بود برخلاف آنچه محمدعلی شاه می‌خواست که خون ملک المتکلمین روی زمین ریخته شود، میر غضبان برای خاتمه دادن به کاری که مشغول بودند، کارد و شمشیر را کشیدند و بدن آن مظلوم را پاره پاره کردند و خون بدن او را به زمین پاشیدند و میرزا جهانگیر خان را پس از او شهید کردند. سپس فراشها جسد آن دو شهید راه آزادی را برده و در خندق مجاور باغشاه انداخته، ولی در نیمه شب عده‌ای از آزادیخواهان - با وجود مخاطراتی که در پیش بود - به خندق رفته و آن دو بدن پاره پاره را برداشته و در قبرستان کوچکی در قسمت جنوبی باغشاه برده و بدون غسل و کفن دفن کردند.

۵- سید جمال اصفهانی

از چهره‌های درخشان انقلاب مشروطیت، سید جمال اصفهانی است که شب قبل از کشته شدنش در بروجرد به زندانیان گفته بود: دیشب خواب دیدم خدمت جد بزرگوارم رسیدم و آن حضرت فرمود، دو شب دیگر مهمان من می‌باشی. سید جمال، همه جا با ملک المتکلمین هم‌رزم بود و در تاریخ روز پنجشنبه دهم جمادی الآخر ۱۳۲۶ دارفانی را وداع گفت.

۶- شهید شیخ فضل الله نوری

دکتر محمد معین، دکتر حمید عنایت، دکتر محمد اسماعیل رضوانی،



سید جمال اصفهانی

ابراهیم صفائی، نصرت الله فتحی، عبدالهادی حائری، اسماعیل راتین، اقبال یغمایی، باستانی پاریزی، منصوره اتحادیه، جلال آل احمد، دکتر رضا داوری و... هر یک به زبانی و بیانی مرحوم شیخ فضل الله نوری راستوده‌اند.

شیخ شهید، در فضای مرگبار محکمه فرمایشی بر سر پیرم خان رئیس مجاهدین و رئیس نظامی آن وقت بانگ می‌زند. مدیر نظام نوایی در ضمن استنطاق [شیخ فضل الله] اجازه نماز خواست، اجازه دادند، آقا عبايش را همان جا روی صفحه اطاق پهن کرد و نماز ظهرش را خواند؛ اما دیگر نگذاشتند نماز عصرش را بخواند. استنطاق شروع شد. در ضمن سؤالات، پیرم از در پائین آهسته وارد تالار شد و پنج شش قدم پشت سر آقا برای او صندلی گذاشته و نشست. آقا ملتفت آمدن او نشد. چند دقیقه‌ای که گذشت، یک واقعه پیش آمد که تمام وضعیت تالار را تغییر داد. در اینجا من از آقا قدرتی دیدم که در تمام عمرم ندیده بودم. تمام تماشاچیان وحشت کرده بودند. تن من می‌لرزید؛ یک مرتبه آقا از مستنطقین پرسید: پیرم کدام یک از شما هستید؟ همه به احترام پیرم از سر جایشان بلند شدند و یکی از آنها با احترام پیرم را - که پشت سر آنها نشسته بود - نشان داد و گفت: پیرم خان ایشان هستند. آقا همینطور که روی صندلی نشسته بود، دو دستش را روی عصا تکیه داده بود، به طرف چپ دوری زد و سرش را برگرداند و با تغییر گفت: پیرم تویی؟ پیرم گفت: بله، شیخ

در آن روز محشر کبریا به پا شده بود. مجتهد بزرگ، با سر برهنه و جامه مختصر و مندرس در بین مجاهدین ارمنی و زیر چوبه دار ایستاد و زن و مرد و پیر و جوان منتظر صحنه آخرین بودند. در آن روز، تهران و سراسر ایران می لرزید.



آیت الله شیخ فصل الله نوری

۷- خلاق المعانی سلطان المحققین حاج شیخ محمد واعظ

از اشخاص بزرگ که در تأسیس اساس مشروطیت مجاهدتها فرمود بلکه اولین مؤسس این اساس بود؛ وی یکی از ناطقین بزرگ و واعظین سترگ به شمار می رفت، در سال ۱۲۷۱ در تهران متولد شد. ناظم الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۹ می گوید:

«آنچه از حالات جناب حاج شیخ محمد واعظ به دست آورده ام، این است که از زمانی که معزی الیه داخل در حوزه مشروطیت شده الی اکنون، منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تا این زمان که سال ۱۳۲۸ می باشد. صحیح و سالم و بانهایت شرف و افتخار و احترام باقی مانده است. نه مطالبه اجر زحماتش نموده و نه ریاست اداره را به خود جلب کرد و نه اسباب چینی برای وکالت پارلمان کرد؛ بلکه این واعظ محترم در این ایام هم که قلوب عموم از اوضاع حالیه متفرگ گردیده، به زبان تند و موعظه و آن نطق کذایی خود، به مردم می رساند که بدی و خیانت بعضی باعث بدی مقصود نمی شود. هنوز عقلا فرصت نکردند قوانین مشروطیت را جاری کنند. عجالتاً دانشمندان و عقلا به وجود این عالم و واعظ، مفتخر و سرافرازند. اللهم وفقه لماتحب و ترضی»

۸- میرزا حسن شیخ الاسلام قزوینی

میرزا حسن شیخ الاسلام معروف به رئیس المجاهدین، از فاتحان تهران و از آزادیخواهان و مشروطه طلبان معروف و مشهور قزوین و ایران است که نقش مهمی در برقراری مشروطیت و سرنگونی حکومت استبدادی محمدعلی شاه داشته است. او در فاصله سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۵ ش. در قزوین متولد شد. پدرش میرزا مسعود شیخ الاسلام، از روحانیون بانفوذ و مقتدر قزوین بوده است. نسبت وی از جانب پدر به حضرت امام جعفر صادق (ع) می رسد. وی در سال ۱۳۲۰ ق. از طرف مظفرالدین شاه به ریاست طلاب و سادات دارالسلطنه قزوین منصوب شد. وی به گسترش معارف و علوم و صنایع جدید علاقه زیادی داشت و به همین خاطر، مساعی خود را جهت تأسیس دومین مدرسه نوین قزوین به کار انداخت.

۹- ثقت الاسلام تبریزی

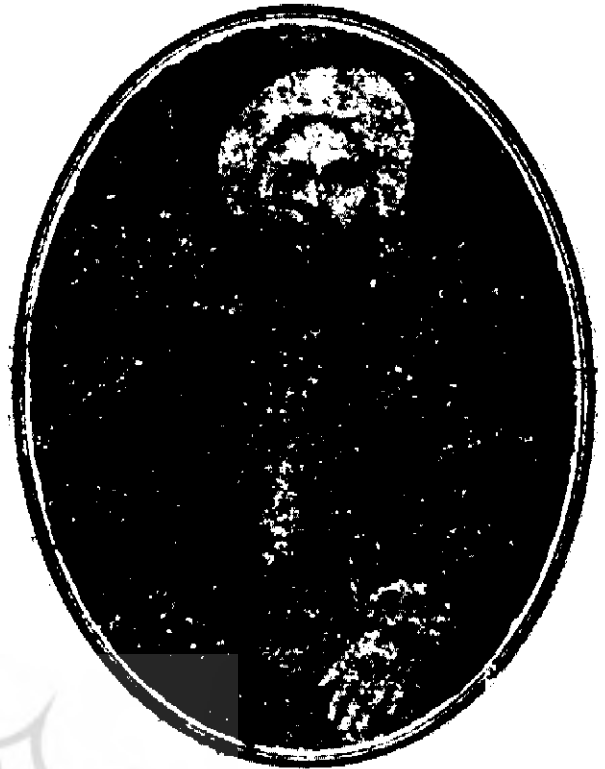
از روز هفتم محرم بنا به دستور پطرس پورغ، تفتیش در شهر تبریز برای دستگیری و مجازات کسانی که متهم به جنگ کردن با روسها بودند، آغاز شد. با اینکه همه می دانستند که جان ثقت الاسلام در خطر است و خود او هم چون دیگران خطر را درک کرده بود، مردانه در خانه خود نشسته و کمال کوشش را برای نجات شهر از قتل و غارت می نمود و به اشخاصی که جانانشان در خطر بود، پیغام می داد که به هر وسیله ممکن شهر را ترک کنند و ساعتی در تبریز نمانند. (۷)

فضل الله تویی؟ آقا جواب داد بله منم. بیرم گفت: تو بودی که مشروطه را حرام کردی؟ آقا جواب داد: بله من بودم و تا ابدالدهر هم حرام خواهد بود.

مؤسسين این مشروطه، همه لامذهبین صرف هستند و مردم را فریب داده اند. آقا رویش را از بیرم برگرداند، به حالت اول خود درآمد. در این موقع که این کلمات با هیبت مخصوصی از دهان آقا بیرون می آمد، نفس از در و دیوار بیرون نمی آمد. همه ساکت گوش می دادند. تن من رعشه گرفت. با خود می گفتم، این چه کار خطرناکی است که شما در این ساعت می کنید؟ آخر بیرم رئیس مجاهدین و رئیس نظمیه (شهربانی) آن وقت بود! (۵)

شیخ از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت، تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد. برق تفنگ و سرنیزه ها در زیر آفتاب گرم تابستان، چشم را خیره می کرد. محکوم (شیخ شهید)، فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با کبر سن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در دقائق آخر عمر ثبات و استقامت خود را به ظهور رساند.

احمد کسروی، اسماعیل امیرخیزی، احمد پزوه (۶) و فرخ دین پارسای، هریک صحنه آخرین را از او ستوده اند. فرخ دین پارسای می گوید:



ثقت الاسلام تبریزی

ثقت الاسلام، می توانست از شهر بیرون برود و خودش را به محل امنی برساند ولی از این کار هم خودداری کرد. می گویند در آن روزها مکرر از مرگ خود صحبت می داشت، مستشارالدوله می نویسد:

در میان طبقه روحانیون، مردی روشنفکرتر و خوش نیت تر و خوش فطرت تر از این شخصیت ندیدم. شاه مخلوع ثقت الاسلام را یکی از بزرگ ترین دشمنان خود می پنداشت و مکرر برای از میان بردن او اقدام کرد؛ ولی این مرد روحانی تا ساعتی که به پای دار رفت، از حق و حقیقت و منافع ملک و ملت طرفداری و پشتیبانی کرد.

کسروی نوشت است:

"روز هشتم مرحوم شیخ سلیم که یکی از خطبای مشروطه خواه بود و از طلوع انقلاب تا آخر با ایمان راسخ در راه آزادی و حقوق ملت کوشش می کرد و با برادرش آقا کریم دستگیر و به روسها سپرده شدند. در همین روز ثقت الاسلام به قصد ملاقات دکتر علی نقی از خانه بیرون رفت. ولی هنوز چند گامی برنداشته بود که دنسکی با یک نفر صاحب منصب روس - که سوار درشکه قنسول روس بودند - پیاده شدند و دنسکی به ثقت الاسلام گفت: چون در قنسلخانه جلسه ای برای بحث و گفتگو تشکیل یافته، جناب قنسول از حضرتعالی تقاضا کرده، در آن جلسه شرکت فرمایید. ثقت الاسلام بناچار سوار درشکه شد و به اتفاق

افسر روسی و دنسکی برای آخرین بار به قنسلخانه و از آنجا به پای دار رفت.

همین که ثقت الاسلام را وارد قنسلخانه کردند، در یک اطاق تاریک و مختصر - که پیش از دو صدلی چوبی در آن نبود - محبوس ساختند. سپس قنسول روس و یک نفر مترجم ایرانی به نام میرزا علی اکبر خان وارد اطاق شدند. قنسول در روی صدلی با بی اعتنائی بنای پرسش را گذارد و با پرخاش گفت:

شما مردم را برضد بزرگ ترین امپراطوری جهان تحریک کردید و جمعی از سربازان امپراطوری را به کشتن دادید! شما می توانستید از مجاهدین جلوگیری کنید. شما در این چند سال با انقلابیون - که دشمن سرسخت دولت روس بودند - همدست بودید. ثقت الاسلام با متانت و بردباری جواب داد: من فرمان اجنبی را در امور ایران هرگز تصدیق نداشته و ندارم. من قادر به اینکه از قیام ملت جلوگیری کنم، نبودم. قنسول گفت: اگر مایل به نجات و حفظ جان خود هستید، این نوشته را امضا کنید که نوشته بود، اول مجاهدین به طرف قشون امپراطوری تیراندازی کردند و قشون امپراطوری برای دفاع خود وارد جنگ وزد و خورد شد. ایشان پس از مطالعه نوشته، گفت: من از چیزی که اطلاع ندارم نمی توانم شهادت بدهم. آنچه شنیده ام اول سالداتهای روس - که برای برقراری سیم تلفن به نظمیته رفته بودند - به طرف ایرانیها تیراندازی کرده اند و دو نفر را کشته اند. قنسول، کوشش بسیاری نمود که او را وادار به امضای نوشته کند، ولی ثقت الاسلام جواب داد که من مسلمانم و شهادت ناحق نمی توانم بدهم. روسها برای اینکه همه مقدسات ملت ایران را به حد اعلا تحقیر کرده باشند، روز عاشورا او را به دار آویخته ...

۱۰- شیخ محمد خیابانی، مبارز تبریز

در ذیحجه ۱۳۲۸ قمری/شهریور ۱۲۹۹ هجری، سومین بار استاندار آذربایجان شد. او وزارت مالیه را واگذاشت تا به دستور مشیرالدوله صدراعظم، ماجرای خیابانی را ختم کند. خود او نوشته است که وقتی او وارد شهر شد، تبریز و اطراف آن در آتش قحطی بود و ناامنی رواج داشت. کسروی نوشته است:

"خیابانی به مخبرالسلطنه خوش گمان بود و باور نمی کرد که او با آزادیخواهان به دشمنی آشکار پردازد و رفتار نامردانه او را با ستارخان و باقرخان در دوازده سال پیش فراموش کرده بود." شکست قیام خیلی طول نکشید، تلفات سنگینی هم برجا گذاشت. بامداد روز دوشنبه ۲۲ شهریور، دسته های قزاق به دستور هدایت به عالیقاها حمله بردند. چند ژاندارم تیراندازی کردند و یکی دو نفر تلفات دادند. یکی دو نفر قزاق هم زخمی برداشته، اما سرنوشت خیابانی نزدیک ظهر از طرف نظمیته همهمه شنیده شد، صدای کف زدن و فریاد، گفتم چیست؟ گفتند نمش خیابانی را آوردند. مردم جمع شده اند دست می زنند و میاهو می کنند. ظهر راهرت واقعه رسید. معلوم شد دختر بچه ای



شیخ محمد خیابانی

به سه نفر فزاق می‌گوید؛ خیابانی در فلان خانه در زیرزمین است. فزاقها کسب تکلیف نکرده، وارد خانه می‌شوند. بین حیاط و زیرزمین چند تیر رد و بدل می‌شود. تیری به دست یک فزاق و تیری هم به پای آقای خیابانی و تیری هم به سرش می‌خورد و گفتند تیر سرش را خودش زده است. مرحوم خیابانی، در سن ۴۲ سالگی به دست عمال استبداد و مزدوران داخلی کشته شد.

۱۱- آیت‌الله شیخ اسماعیل محلاتی

در میان روحانیون طرفدار مشروطیت، علامه شیخ اسماعیل محلاتی جایگاهی ویژه دارد و این، به خاطر این است که او زودتر از هر دانشمندی آزادخواه در دوران استبداد صغیر، کتابی در دفاع از مشروطیت نوشت. کتاب التلای المربوط فی وجوب المشروطه که حتی قبل از کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملة محمدحسین نائینی منتشر شد و نقش مهمی در تحولات فرهنگی در ایران داشت. شیخ اسماعیل محلاتی در سال ۱۲۶۹ق. در شهرستان محلات دیده به جهان گشود. در نوزده سالگی به حوزه علمیه نجف اشرف رفت و در کلاسهای درس استادانی چون آخوند ملاحسین اردکانی، آقا سید حسین کوه کمره‌ای، علامه میرزا حبیب‌الله رشتی و میرزای شیرازی و... شرکت

کرد.

آیت‌الله محلاتی، پس از گذراندن دوران تحصیل و دریافت درجه اجتهاد، در سال ۱۲۹۴ق. به بروجرد عزیمت کرد و تا سال ۱۳۱۲ق. یعنی سالهایی که دوران استبداد و خودکامگی ناصرالدین شاه و والیان شهرها به اوج رسیده بود و شاهد ظلم و ستم و ابستگان دربار بود. علامه محلاتی سالهای بعد در کتاب خویش از آثار هولناک استبداد بر زندگی انسانها سخن گفت. او در کنار روحانی مشروطه خواه آخوند ملاکاظم خراسانی وارد مبارزه شد و نخستین اثر را در باب مشروطیت و حکومت مردمی منتشر کرد. محلاتی، ظالم‌ترین سلطان را پادشاه خودکامه‌ای می‌دانست که در پشت نقاب مذهب پنهان شده است. تعریفی که علامه محلاتی از استبداد می‌دهد، به تعریف علامه کواکبی - که با کتاب طبایع استبداد تحولی عظیم در جهان اسلام ایجاد کرد - بسیار نزدیک است. کواکبی در تعریف استبداد نوشته است:

استبداد، تصرف کردن یک نفر یا جمعی است در حقوق ملتی بدون ترس از بازخواست و بدون حساب و عقابی محقق. حکمران مستبد در کارهای مردم همه جا به اراده خویش حکومت کند و نه به اراده ملت و چون به تعدی خود آگاه است، پاشنه پای خود را بر دهان میلیونها نفوس گذارد که دهان ایشان بسته ماند و سخن گفتن از روی حق یا مطالبه حق نتوانند.

کار ارزشمند محلاتی، لایحه‌ای بود که وی بنا به پیشنهاد مراجع ثلاثه طرفدار مشروطیت نگاشت. پس از به توپ بستن مجلس، مراجع ثلاث تلاش کردند که محمدعلی شاه از ظلم و ستم دست بردارد؛ ولی شاه مستبد - که خود را در اوج پیروزی می‌دید - حاضر نشد که حتی یک قدم به عقب برگردد و در این زمان بود که محلاتی لایحه‌ای در دفاع از مشروطیت نوشت و در آن از حریت و مساوات مردم دفاع کرد. آیت‌الله محمدکاظم خراسانی، مرجع بزرگ جهان تشیع، اعلامیه‌ای که در تأیید یکی از لوایح روشنگرانه مرحوم محلاتی نوشت، از مردم خواست که از بیانات واضح و آشکار محلاتی بهره ببرند و از اساس مشروطیت دفاع کنند.

۱۲- آیت‌الله حاج سید عبدالحسین لاری

در شب جمعه سوم ماه صفر سال ۱۲۶۴ق. در نجف اشرف به دنیا آمد. خانواده‌ای از علمای دزفولی الاصل ساکن نجف اشرف بودند که قرن‌ها به عراق مهاجرت کرده بودند. (۸) او طی بیست نسل به امام موسی کاظم (ع) نسبت داده شده است. با ورود به حوزه علمیه نجف، در محضر پنج تن از اساتید معروف آن زمان، مدارج علمی را طی کرد که از آن جمله می‌توان از آیت‌الله سید محمدحسن شیرازی معروف، رهبر مشهور جنبش تنباکو در ایران و آیت‌الله محمدحسین بن محمدهاشم الکاظمینی - که از او به عنوان وحید عصر فی الاستقامه علی الطاعات و العبادات فی الفقه و التدریس یاد شده است - آیت‌الله فاضل ایروانی، آیت‌الله لطف‌الله مازندرانی و آیت‌الله شیخ حسینقلی همدانی معروف به آخوند همدانی، نام برد. از میان استادان سید، چهره‌دو تن بیش از همه جلب توجه می‌کند: آیت‌الله شیرازی و آخوند همدانی. سید یکی از شاگردان شاخص میرزای شیرازی بوده و از معدود علمائی است که از ایشان اجازه اجتهاد گرفته است. متن اجازه به تاریخ چهاردهم ربیع الاول سال ۱۳۱۰ق. می‌باشد. از دیگر استادان سید - که به احتمال بسیار، تأثیر عمده‌ای بر نظرات سیاسی

و فقهی او داشته - آیت الله شیخ حسینعلی همدانی است که از اشارات اندک منابع برمی آید که ایشان تأثیر بسیاری بر شاگرد معروفش سید جمال الدین اسدآبادی داشته است. و بعضی از محققین، رفتار سیاسی سید جمال الدین را متأثر از آموزه های آخوند همدانی دانسته اند. (۹)

در سال ۱۳۰۹ ق. انجمن تجار لارستان، هیئتی به سرپرستی حاج علی وکیل به نجف اشرف و کربلا اعزام نمود تا جهت زعامت روحانی و سیاسی منطقه نسبت به اعزام یک عالم فرزانه اقدام نماید. این هیئت، در همان سال وارد عتبات عالیات شد و تلاش خود را برای شناسایی و دعوت عالم روحانی آغاز نمود. آنان به سامرانزد آیت الله میرزای شیرازی رفتند. میرزای شیرازی با توجه به مذاکرات خود با هیئت لارستانی و با شناختی که از علمای عراق داشت، توصیه کرد که آنان به سراغ آیت الله سید عبدالحسین لاری بروند و او را برای انجام چنین مقصودی مناسب دانست.

این انتخاب آگاهانه، نشانگر این مطلب است که احتمالاً فعالیتهای سیاسی و علمی سید تا آن دوره از چنان وسعت و شهرتی بهره مند بوده که میرزای شیرازی او را برای مبارزه و برانگیزش از ظلم توصیه کرده است.

آقا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر در این مورد می نویسد:

“میرزای شیرازی پس از استماع درخواست هیئت، یکی از فاضل ترین طلاب خود را به وکالت از خویش مأمور همراهی آنان کرد.”

به هر حال نهضتی که به نام درآمیخت، به مدت بیش از ده سال بین سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۳ ق. بزرگ ترین تحول سیاسی در فارس به شمار می رفت، او با رهبری خویش توانست بسیاری از آرمانهای انقلاب را به ثمر رساند؛ همچنین در جبهه فکری نیز فعالیتی چشمگیر از خود نشان داد و بیش از ۳۵ اثر تحقیقی فقهی - سیاسی از خود بر جای گذارد. سید در تمام عمر خویش حتی به مدت یک لحظه با قدرتمندان کنار نیامد و همیشه با آنان در ستیز بود. اگر بتوان شخصیت سید و او را در یک جمله خلاصه کرد، شاید جمله “او انسانی ظلم ستیز، صادق و کوشنده بود”، مناسب تر از دیگر جملات باشد؛ صفاتی که تا آخرین لحظات عمر، جمعه چهارم شوال ۱۳۴۲ ق. با او همراه و قرین بود. تعداد ۲۱ سند از آرشیو اسناد انقلاب اسلامی در آخرین صفحات کتاب آیت الله سید عبدالحسین لاری و جنبش مشروطه خواهی، نوشته دکتر محمدباقر وثوقی، در مرکز اسناد انقلاب اسلامی گراور شده و موجود است.

۱۳- آقا نجفی اصفهانی

آیت الله العظمی شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به آقانجفی (۱۳۳۲ - ۱۳۶۱ ق.)، شاگرد برجسته میرزای شیرازی و فقیه، عارف و سیاستمدار اصفهان در عصر قاجار است که نقش کلیدی وی در قیام تنباکو و مشروطیت، ثبت تاریخ است. ویژگی آقا نجفی، جامعیت علمی و عملی اوست بر کرسی تدریس. بزرگانی چون حاج آقا حسین بروجردی و محمد جواد صافی گلپایگانی (پدر آیت الله لطف الله صافی) پرورده و در عرصه تألیف و ترجمه نیز اثر گرانسنگش در رشته فقه، اصول، اخلاق، کلام، حدیث و عرفان، از ۱۰۰ جلد فراتر می رود. در عین حال خدمات و مجاهداتش منحصر به تدریس و تألیف نبوده و در عرصه سیاست و حتی اقتصاد نیز فعال بوده است.

مبارزه با استعمار اقتصادی؛ به گواه اسناد تاریخی، آقا نجفی در رأس جنبش تنباکوی اصفهان قرار داشت و پس از شکست رژی، این مبارزه را با



آقا نجفی اصفهانی به همراه برادرش شیخ نورالله

کمپانی استعماری دیگری (هانز) پی گرفت؛ نیز باید از اقدام او مبنی بر تحریم منسوجات و مصنوعات خارجی، ترویج محصولات داخلی و تشویق شرکت اسلامی نام برد که کینه روس و انگلیس را برضد وی برانگیخت.

مبارزه با فرهنگ استعماری غرب

آقا نجفی بشدت ولی به شکلی منطقی با نفوذ فرهنگ غرب در جوامع اسلامی مخالفت می کرد؛ چنانکه در برابر تبلیغات جمعی از مبلغین مسیحی که در آن برهه تبلیغات گسترده ای بر ضد اسلام آغاز کرده بودند، با کمک برادرش (حاج آقا نورالله) و رکن الملک شیرازی، آقای داعی الاسلام را برای بحث و مناظره علمی با آنان برگزید و نیز دست به تشکیل انجمن “صفاخانه” در جلفای اصفهان و انتشار نشریه “الاسلام” زد که اخبار مربوط به مناظرات مزبور را در اختیار مردم می گذاشت.

وی برای حفظ سلامت و طهارت اخلاق جامعه، حتی کمپانیهای خارجی را ملزم به رعایت مقررات اسلامی می کرد و در همین راستا، باید به مبارزه قاطع و پیگیرش با مسلکهای نوظهور استعماری ازلیه و بایبه اشاره کرد که طبعاً خوشایند قدرتهای خارجی نبود و دوباره از اصفهان تبعید شد. با فشار روس و انگلیس و نیز تبلیغ برضد وی در آثار فرقه های ضاله انجامید. مجاهدت ۳۰ ساله آقا نجفی، سرشار از مبارزه با ظلم و ستم حکام اصفهان از ظل السلطان گرفته تا خوانین بختیاری است که با برادرش آقا نورالله - که اهداف عدالتخانه اسلامی را تعقیب می کرد - زد.

حاج آقا نورالله اصفهانی که در سراسر مبارزاتش با آقای نجفی همراه

و همگام بود، از شخصیت‌های فوق العاده است که با حضور او در هر جریانی، کفه پیروزی را سنگین تر می کرد. سید حسن مدرس، روحانی مقتدر و رهبر هیئت علمیه و روحانیون در اصفهان، به همراه عده کثیری از روحانیون و هواداران حزب در اصفهان بود. علاوه بر این، حاج آقا نورالله مجتهد مبارز و شخصیت برجسته اصفهان هم از نفوذ مؤثر و تعیین کننده‌ای در بین مشروطه خواهان این شهر برخوردار بود؛ چنانکه سرعت موفق شدن نیروی داوطلب ۱۵۰۰ نفری آماده کند و در خدمت مهاجرین قرار دهد. اقتدار حاج آقا نورالله، خوشایند دموکراتها نبود و حضور وی در کنار مدرس برای دموکراتها خطری جدی محسوب می شد؛ به همین علت رهبران این حزب در حین حرکت از اصفهان، تمام تلاش خود را به کار گرفته تا از همراهی حاج آقا نورالله با مهاجرین و حرکت وی به سوی کرمانشاه ممانعت کنند. قیام آقا نورالله در اصفهان، تشکیل مجلس هفتم در این ایام اصفهان شاهد قیام مردم به رهبری آقا نورالله از علمای اصفهان علیه اجباری کردن نظام وظیفه بود. ولی حاج آقا نورالله در ۴ دی ۱۳۰۶، به صورت غیرمنتظره و مرموزی در گذشت و در میان مردم شایع شد که او را به وسیله پزشک معالج کشته اند.

پی نوشتها:

- ۱- آدمیت، فریدون. - تهران: امیر کبیر و ایران، چاپ ششم، خوارزمی، اسفند ۳۶۱، ص ۲۲۳
- ۲- تعارض در انقلاب مشروطه، صالحی، روح الله؛ این جنبش ابتدا جنبش عدالتخواهی بود که در مسیر مبارزه به مشروطه جهت تحدید قدرت سلطنت مطلقه تبدیل شده است.
- ۳- انصاری، مهدی، شیخ فضل الله نوری و انقلاب مشروطیت. - تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹، ص ۷۸
- ۴- کسروی، احمد، تاریخ مشروطیت ایران. - تهران: امیر کبیر، آذر ۱۳۵۱، ج اول، ج نهم، ص ۱۵۰
- ۵- ولایتی، علی اکبر، مقدمه فکری نهضت مشروطیت. - تهران: حزب ج.ا.ا، دفتر پنجم، چاپ سوم، تابستان ۱۳۶۵، ص ۱۰۴

- ۶- بنگرید به: مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه، ص ۱۶۷، نشر نی، ج ۱، زجبی، محمد حسن ۱۳۳۵، چاپ غزال.
- ۷- ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. - تهران: انتشارات علمی، کتاب اول، ص ۹۷ زمستان ۱۳۶۳
- ۸- ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۶.
- ۹- همان، ص ۶۵
- ۱۰- ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. - کتاب دوم، ص ۲۵۳
- ۱۱- کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، صص ۱۳۲-۱۳۱.
- ۱۲- مجله یادگار، سال اول، شماره دوم، زیر نویس ص ۵۱
- ۱۳- سوره الرحمن، آیات ۳ و ۴.
- ۱۴- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج ۲، صص ۲۸۹-۲۸۸
- ۱۵- ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب چهارم، ص ۷۸۳
- ۱۶- ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۵۶، شرح در ص ۲۲۱، جلد چهارم.
- ۱۷- تندرکیا، همان، ملاک شاهین.
- ۱۸- ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، صص ۱۱۷ و ۱۱۸
- ۱۹- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، ص ۶۸
- ۲۰- امیر خیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۲۶
- ۲۱- بنگرید به: بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران، ص ۱۰۵
- ۲۲- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۰۰، بخش اول.
- ۲۳- نوانی، عبدالحسین، فتح تهران، ص ۱۲۶
- ۲۴- ملکزاده، مهدی، کتاب هفتم، ص ۱۵۲۷
- ۲۵- ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب هفتم، ص ۱۵۳۵
- ۲۶- خاطرات و خطرات، ص ۳۱۸
- ۲۷- تاریخ هیجده ساله، ص ۸۹۲
- ۲۸- نشریه دوم ماهیانه سیاسی راهبردی چشم انداز ایران، شماره ۳۸ (تیر و مرداد ۱۳۸۵)، ص ۲۷
- ۲۹- شجره طیبه، ص ۴
- ۳۰- دوحه احمدیه، نسخه خطی.
- ۳۱- فی شیخ عباس، فواتد الرضویه، انتشارات مرکزی تهران، بی تا، صص ۵۳۱-۵۳۰
- ۳۲- شجره طیبه، ص ۸
- ۳۳- مرتضی مطهری، نهضت‌های یکصد ساله اخیر. - تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۱، ص ۳۸
- ۳۴- آقابزرگ تهرانی، نقباء البشر، مشهد، بی تا، ص ۱۰۴۸
- ۳۵- حسن اعظام قدسی، همان، ص ۲۱۵
- ۳۶- بررسی انقلاب ایران اعمادالدین باقی. - تهران: نشر سراپی، ص ۱۳۵

